بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 28 آذر 1395.

در مورد آیه شریفه لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه صحبت می کردیم. خلاصه عرایض جلسه قبل ما این بود که، این قطعه یک فقره کلی است. یک کبری کلی است. هم ظاهرا ظاهرش این است که یک کبی کلی است و هم به قرینه روایاتی که در موارد مختلف این دو تا را تطبیق داده است استفاده می شود که این کبری کلی است. بنابراین بحث از نحوه ارتباطش با قبل و بعد آیه، این بحث تا وقتی که به مفاد این کبری اثر گذار نباشد تأثیر در فهم این کبری نداشته باشد، چندان دخالتی در نحوه استدلال ما در آیه شریفه ندارد. بنابراین این سبک بحثی که شهید صدر طرح کرده اند که معانی مختلف این آیه را طرح کرده اند که در مباحث الاصول متفاوت است با بحوثٌ فی علم الاصول، هر دو سبک از جهت شکلی در این مسیر دنبال بشود باید که آیا ارتباط این کبری با مورد، معنای آن را عوض می کنم یا خیر. در مباحث الاصول این بحث را طرح کردند که آیا مخاطب، جامعه است یا مخاطب تک تک افراد است. این بحث بحث خوبی است. چون اثر گذار است در این کبری. در بحوثٌ فی علم الاصول هم، معانی مختلفی مطرح کرده اند. بعضی از این معانی کبری را تغییر می دهد. اینکه مراد از تهلکه، تهلکه مال هست یا تهلکه نفس است. آن بحث خوبی است چون اینکه آیا مراد از تهلکه، تهلکه مال است، نفس است، جامع است، این بحث ها باید بشود. اما اینکه مراد از لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه این است که با انفاق کردن، خودتان را به هلاکت نیاندازید یا با انفاق نکردن، یا با جهاد بی جهت کردن، آنها خیلی دخالت در این کبری ندارد. بنابراین در بحث ما، فی نفسه بحث تفسیری خوبی است ولی دخالتی در بحث ما ندارد. چکیده عرض ما این بود که اولا مراد از تهلکه، تهلکه مال نیست این جوری که آقای صدر که یکی از احتمالاتشان در بحوث مطرح کردند، هیچ کسی هم قبل از این تا جایی که من مراجعه کردم، البته تتبع نکردم ولی همین جوری مطالعه سطحی که به کتب تفسیر کردم، کسی را ندیدم که این معنا را مطرح کرده باشد. خودش هم خلاف ظاهر است و روایاتش هم به این معنا نیست. یک روایتی را که من آدرسش را داده بودم ولی نخوانده بودم چون روایت نبود، این را هم بخوانم برای این بحث خوب است. بحث کسانی هستند که بعد از اینکه ابو بکر به خلافت رسید انکار کردند بر ابو بکر. می گوید که با هم گفتگو می کردند که برویم و ابو بکر را از منبر بکشیم پایین. یکی از آنها گفت که

قال آخرون: إن فعلتم ذلك أعنتم على أنفسكم و قال اللّه عزّ و جلّ: وَ لٰا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ

نباید انفس خود را، أعان علی نفسه، یعنی خود کشی کردن. أعنتم علی أنفسکم، یعنی این خودکشی است و خداوند ما را از خودکشی کردن منع کرده است. این هم در فهمیدن معنای آیه لازم نیست که حتما روایت معصومین باشد همین عبارت هایی که از غیر معصومین هم وارد می شود در فهم این آیه مؤثر است. آن معنا خیلی معنای مستبعدی است که این را به هلاک را به هلاک مال بزنیم. اصلا هلاکت در مورد اموال شاید خیلی نادر به کار رود. هلاکت معمولا در مورد جان ها و انسان ها و امثال اینها به کار می رود. اما اینکه مراد خطاب به جامعه است یا خطاب به شخص است، عرض کردیم که اگر خطاب به شخص هم باشد، ما می توانیم بگوییم که شخص هم وظیفه در قبال وظایف شخصیه دارد و هم وظیفه در قبال وظایف اجتماعی دارد. اینکه خطاب به شخص باشد، باعث نمی شود که نتوانیم یک اطلاقی از روایت بگیریم که در موارد جهاد هم بشود به آن تمسک کرد. ممکن است خطاب را به شخص بگیریم در موارد جهاد هم به اعتبار اینکه تک تک افراد مأمور هستند ولی به این وظیفه اجتماعی، بنابراین این جهتش خیلی دخالت ندارد در اینکه ما بخواهیم به این بیان بگوییم که مربوط به بحث ما نیست. اطلاق دارد می گوییم که مخاطبشان شخص است ولی تمام وظایف شخصیه را شامل می شود. بنابراین این اشکالی هم که شهید صدر طرح کرده اند که شاید جنبه اجتماعی داشته باشد به قرینه مورد و امثال اینها ارتباطی اصلا به بحث ما نحن فیه ندارد و این هم وارد به نظر نمی رسد.

عمده اش نکته دیگری است که در کلمات آقایان طرح شده است. شهید صدر هم اشاره کرده است که مراد از هلاکت چیست؟ آیا مراد از هلاکت عقاب اخروی است؟ اگر مراد از هلاکت عقاب اخروی باشد، در ما نحن فیه باید با غمض عین از آیه شریفه، عقاب اخروی محتمل باشد چون حکم موضوع خودش را ثابت نمی کند باید عقاب وجود داشته باشد یعنی در رتبه سابق باید منجزی باشد تا عقاب اخروی محتمل باشد. اما وقتی که عقاب اخروی منجز ندارد خب محتمل هم نیست. اگر مراد عقاب دنیوی باشد، حالا این را من تعبیر می کنم، اگر مراد عقاب دنیوی باشد یعنی ضرر های دنیوی باشد، به ضرر های کم هلاکت نمی گویند. به ضرر های بسیار زیاد هلاکت می گویند ولی ما ملتزم به آن می شویم که در جایی که در معرض هلاکت های زیاد باشد باید احتیاط کرد. این منافاتی ندارد به آن ملتزم شویم. ولی مطلق احکام چنین نیست. احکام خیلی خاصی هستند که ما احتمال می دهیم در آن هلاکت به معنای اینکه شبیه کشته شدن انسان در آن باشد نقص عضو باشد و امثال اینها، آن چیزهایی که برای انسان واجب هست حفظ نفس در قبال آنها کردن، به آنها ملتزم می شویم مانعی ندارد و بحث ما در مطلق احکام است و بر مطلق احکام همچین ضرر های شدیدی مترتب نمی شود. بله ضرر های شدیدی که در حد هلاک انفس هست احتمال و معرضیتش هم احتیاط می آورد. این را ملتزم می شویم. شهید صدر اینجا یک تعبیری دارد، ایشان تعبیر کرده است که اگر مراد، ضرر های دنیوی باشد، این ضررهای دنیوی، نسبت به آنها شبهه موضوعیه است که این شبهه موضوعیه به اتفاق اخباری ها، احتیاط در آن لازم نیست. ما به یک مدل دیگر بحث کردیم. گفتیم که اگر چیز قوی باشد که احتیاط در آن لازم هست به آن ملتزم می شویم و اگر ضعیف باشد، اصلا هلاکت معلوم نیست. اما اینکه این شبهه موضوعیه که به اتفاق اخباری ها احتیاط لازم نیست بستگی دارد شبهه موضوعیه را ما چه تفسیر کنیم. و الا اگر گفتیم که شبهه موضوعیه، آن شبهه ای است که بر طرف کردن آن بر عهده شارع هست، ملاکات احکام ولو چیزهای دنیوی، چون برطرف کردنش به عهده شارع مقدس هست، آن موضوعیه تلقی نمی شود. موضوعیه بستگی به نحوه تفسیرش دارد. این گاهی اوقات موضوعیه را به آن تفسیر می کنند که در موضوع احکام اخذ شده است، خب بله این موضوعیه است. در مقابل حکمیه که مربوط به حکم است. ولی اگر موضوعیه آن چیزی را دانستیم که تعیین مصداقش با مکلّف هست بر خلاف حکمیه که تعیین مصداقش با شارع هست. لا اقل بحث سر اسم نیست. بحث سر این است که آن چیزی که اخباری ها گفته اند که اینجا احتیاط لازم نیست، به مناط این است که آن چیزی که شارع وظیفه دارد که بیان کند، در آن موارد گفته اند احتیاط باید کرد. اما در آن مواردی که به مکلف واگذار کرده آن ها هم احتیاط، چون تطبیقاتی که وجود دارد مواردی هست که تعیین مصداقش با مکلفین بوده است. اخباری ها روایت هایی را که در آنها برائت اجرا شده است را گفته اند که اختصاص دارد به مواردی که مکلفین، آنها مصداق را تعیین می کنند. بحث خیلی مهم نیست که اسمش را موضوعیه بگذارید یا نگذارید. این است که این اشکال شهید صدر که موضوعیه است و، البته در مباحث الاصول آمده است در بحوث اصلا این بحث طرح نشده است. این چندان وجهی ندارد. این بحث تقریبا تمام هست. فقط یک بحث تفسیری کوتاهی هم در مورد ذیل این آیه عرض کنم این بحث را ببندیم. یک چیزی فراموش کردم قبل از آن بگویم، من همه روایت های بحث را خواندم ولی یک روایتی بود، یادم نیست خواندم یا خیر احتیاطا این را بخوانم، روایتی است از امام باقر علیه السلام،

یعقوب بن مطلّب عن ابی جعفر محمد بن علی (ع) انه قال فی قول الله عز و جل و لا تلقوا بایدکم الی التهلکه قال لا تعدلوا ان ولایتنا فتهلکوا فی الدنیا و الآخره

که در شرح الاخبار قاضی نعمان است جلد 1 صفحه 238 و در مناقب ابن شهر آشوب به صورت مرسل از امام باقر (ع) صفحه 207 این روایت را نقل کرده است.

سؤال:

پاسخ: ما عرضمان این است که این آیه یک کبری کلی است. این کبری کلی، نحوه تطبیقش بر مورد خیلی مهم نیست. کبری کلی است می گوید که شما نباید خودتان را نه در دنیا و نه در آخرت به هلاکت بیاندازید.

سؤال:

پاسخ: عقاب محتمل باشد صدق می کند. ولی بحث این است

آن را قبلا بحثش را مطرح کردیم. گفتیم تعرض در القای نفس در تهلکه هم کفایت می کند. لازم نیست بالفعل باشد. لا اقل در جایی که یک مزنّه ای باشد در مورد مطلق احتمال گفتیم معلوم نیست آن یک اشکالی کردیم که از این جهت دلیل اخصّ از مدعا است که مجرد احتمال معلوم نیست. باید احتمال قوی باشد. حالا مزنّه هم نگوییم لا اقل یک معرضیت شدیدی باید داشته باشد. صدق بکند در معرضیت و الا فرض کنید ده درصد بیست درصد، لا اقل بگوییم سی چهل درصد پنچاه درصد، یک احتمال قابل توجهی باشد برای چیز و مجرد القای در تهلکه، خصوصا در جایی که ظن قوی بر خلافش باشد که ما برائت را در همه اینها می خواهیم جاری کنیم آن نیست. آن را قبلا اشکالش را عرض کردم.

سؤال: فی الجمله دال است

پاسخ: دال هست یعنی مربوط هست. ولی عرض کردیم اشکالی که آقایان می گویند که با توجه به قبح عقاب بلا بیان که وجود دارد، اصلا عقاب محتمل نیست. وقتی عقاب محتمل نیست، بنابراین این نمی گیرد. در مورد عقاب دنیوی هم، به ضرر های شدیدی که اگر احتمال رود به آن ملتزم می شویم و احتمال را هم می گوییم که لازم است در ضرر های شدید هیچ محذوری هم ندارد و چیزهایی که در حد هلاکت نفس است، احتمالش هم منجز است. بله همین جور است.

سؤال: حاج آقا این بحث ها علی فرض...

پاسخ: حالا عرض می کنم. البته این آیه اگر هلاکت، مراد هلاکت اخروی باشد، لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه جنبه ارشادی پیدا می کند. اگر هلاکت دنیوی باشد، جنبه ارشادی ندارد و مولویت دارد. ولو در هلاکت شدیده اش هم. عقل هم بگویم مجرد عقل گفتن چیزی نیست. این را مرحوم نائینی اشاره فرموده اند که احکام عقلیه ای که در سلسله علل احکام هست، حکم شرعی تابع آنها هست. احکام عقلیه ای که در سلسله معالیل هستند، آنجا حکم شرعی، حکم شرعی اینجا تابع عقل است و برعکس. اینجا اگر مراد از عقاب، عقاب اخروی باشد، این بیان در سلسله معالیل است چون عقاب در سلسله معالیل است. اگر مراد از هلاکت، هلاکت دنیوی باشد در سلسله علل است و از آن حکم ارشادی استفاده نمی شود و حکم مولوی است و امثال اینها. مانعی هم ندارد یک آیه شریفه نسبت به بعضی از مصادیقش مولوی باشد و نسبت به بعضی از مصادیقش ارشادی باشد. چون مولویت و ارشادیت به مستعملٌ فیه ربطی ندارد. به جهات دیگر ربط دارد. اینکه بعضی از مصادیقش مولوی باشد بعضی از مصادیقش ارشادی باشد اشکالی هم نیست.

بنابراین این آیه شریفه عرض کردم نسبت به عقاب باشد صغری اش ممنوع است. اگر مراد از تهلکه عقاب اخروی باشد. معرضیت اقدام در شبهات بدویه نسبت به هلاکت اخروی، ثابت نیست. یعنی ثابت العدم است نه تنها ثابت نیست بلکه ثابت العدم است چون اینجا قبح عقاب بلا بیان داریم. از آن طرف اگر مراد هلاکت دنیوی باشد، هلاکت یسیر باشد، یعنی ضرر یسیر هلاکت نیست و ضرر های شدیدی که در حد هلاکت نفس و امثال اینها باشد، احتیاط در آن لازم است و ما به آن ملتزم می شویم و هیچ مانعی هم ندارد.

سؤال:

پاسخ: زیادی انفاق که باعث شود زندگی انسان از بین رود بله. باعث می شود که زندگی انسان مختل شود. انسان حق ندارد زندگی اش را مختل کند. آیه قرآن می گوید که فتقعد ملوما محسورا.

سؤال:

پاسخ: این جور چیزها در واقع نهی از مردم است. چرا شما پیغمبر را به حدی قرار می دهید که مجبور می شود که یک عملی انجام دهد که خداوند این عمل را ذاتا قبول ندارد. البته اینجا به خاطر قضاء حاجت مؤمن مطلوبیت داشته است ولی می دانید شبیه چیست؟ شبیه این است که کسی که می رود بیرون سرما می خورد بعدا پایش کزاز می گیرد و مجبور می شوند که پایش را ببرند. الآن مجبور است که پایش را ببرد به خاطر مصلحت اقوی ولی یک مصلحتی را از دست داده است. پیغمبر اینجا مصلحت این بوده است که مالش را کامل به افراد ببخشد، کار خلافی نکرده است پیغمبر، چون مصلحت اقوی اینجا بوده است ولی این آیه شریفه اشاره به مردم می کند که انتظار نداشته باش از پیغمبر که تمام اموالش را به شما ببخشد. درخواست های شدید نکنید که پیغمبر برایش موضوع پیدا شود که پیغمبر را به حالت چیز پیدا کند. این در واقع قرآن سبک ایاک اعنی و اسمعی یا جاره، هست. جاهایی که به پیغمبر گوشه زده است و پیغمبر را مخاطب قرار داده است عملا یعنی به مردم خطاب هست که شما هم در رفتار، طه ما انزلنا القرآن لتشقی، خطاب به پیغمبر است که ما شما را انقدر قرآن را برای شما نفرستادیم که باعث مشقت شما شود. این به پیغمبر مزمت ابتدائا ممکن است تصور شود که مزمت به پیغمبر است ولی در واقع مزمت به مردم است. و اشاره به این است که مردم، این پیغمبر شما، پیغمبری است که انقدر لطف و محبت دارد به خاطر امتش خودش را به مشقت می اندازد. این هم و لا تبسطها کل البحث در واقع اشاره به این است که این پیغمبر انقدر به مردم محبت دارد که به خاطر قضاء حاجت مردم، خودش را به سختی و مشقت می اندازد. شما حق ندارید انقدر پیغمبر را ازار دهید. انقدر از او درخواست کنید که این چیزی که مبغوض خداوند هست و خداوند ذاتا او را دوست ندارد که پیغمبرش به این اذیت بیفتد، برایش زمینه این کار فراهم شود. یعنی پیغمبر از باب اهم و مهم کاری می کند بهترین کار است. ولی مردم شما کاری نکنید که پیغمبر در محذور تزاحم قرار گیرد. از یک طرف هم باید حاجت شما را برآورده کند و هم حاجت خودش را..

سؤال:

پاسخ: بحث واجب بودن نیست. بحث ممکن است یک حاجت مستحبی باعث شود که آن ایثار واجب نیست. ولی کسی که دیگران را بر خودش مقدم می دارد خودش یک فضیلت هست. می گوید که مردم کاری نکنید که پیغمبر مجبور به ایثار شود. در واقع این جور هست. حالا به تناسبات یاد یک قصه ای افتادم. مرحوم جد ما قبل از مادربزرگ ما یک عیالی داشته اند. نمی دانم دختر عمه شان بوده دختر خاله شان بوده که بوده است نمی دانم. بعد او نمی خواسته است و ایشان طلاق داده اند و یک بچه هم از او داشته اند و جدا می شوند. مثل اینکه پسر خاله اش را می خواسته است و پسر خاله را در بیابان یک شکارچی به خیال اینکه شکار است می زند و میرود و به هیچ چیزی نمی رسد و جدا هم شده بوده است و خیلی قصه عجیبی است. والده ما می گفت که از ایشان پرسیدم که شما عیال اولتان را طلاق دادید، دوست نداشتید طلاق دادید یا دوست داشتید. ایشان فرمودند که چون دوست داشتم طلاقش دادم. دیدم که او که نمی خواهد با من زندگی کند. خواسته او را بر خواسته خودم مقدم داشتم. پیغمبر چیزش این است. خواسته امت را بر خواسته خودش مقدم می دارد. یعنی در واقع آن چیزی را که خودش را به مشقت می اندازد به خاطر امت. این در آیه قرآن اشاره به این است که ای امت، از پیغمبر خواسته ای نداشته باشید تا پیغمبر مجبور شود خواسته شما را بر خواسته خودش مقدم دارد و به زحمت بیفتد. اما در این آیه یک بحث تفسیری کوتاه هست و آن این است که و احسنوا ان الله یحب المحسنین در ذیل آیه به چه معنا است. در آن روایت حماد اللحام، احسنوا را معنا کرده بود که ان الله یحب المحسنن أی مقتصدین. این که در این روایت مقتصدین معنا کرده است دو جور می شود آیه را معنا کرد که دقیقا با این معنا شود. اولا یک نکته ای بگویم، کلمه احسن گاهی اوقات به معنای کار خوب کردن است. گاهی اوقات به معنای احسان به دیگری است. من تصور می کنم که معنای دوم که احسان به دیگری است، ذاتا از کلمه احسان در نمی آید مگر اینکه حرف جرّ الی یا لام احسن لزیدٍ یا احسن الی زیدٍ، مذکور یا مقدر باشد. و الّا احسنَ یعنی کار خوب کردن. اگر با الی یا لام متعدی شود، این معنای احسان به غیر هست. و این در آیه شریفه، که ما بخواهیم احسنَ را به معنای احسان غیر بگیریم که بعضی ها این را تأکید بر انفقوا فی سبیل الله گرفته اند به خصوص با توجه به فاصله افتادن بین انفقوا و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه، خیلی مستبعد است این است که ما به قرینه انفقوا بگوییم که یک الی در احسنوا مقدر هست یعنی احسنوا الی من ینفقون علیه، امثال اینها، این به نظر می رسد که

سؤال:

پاسخ: نه من منهای روایت دارم صحبت می کنم. می گویم منهای این روایت، ذاتا این معنایی که بعضی ها کرده اند احسنوا را تأکید انفقوا گرفته اند و امثال اینها، و به معنای احسان به غیر گرفته اند، این مستبعد به نظر می رسد. احسنوا به معنای کار نیک کردن است. ولی دو جور این احسنوا ممکن است ارتباطش را معنا کنیم. یکی اینکه این احسنوا اصلا می خواهد بگوید که کار نیک کنید. در مقام بیان این است که کار نیک کنید. اقتصاد در انفاق مصداق کار نیک است. می گوید که در انفاق کردن، انفاق مقتصدانه کار نیک است. احسنوا ان الله یحب المحسنین، خودش یک قانون عام است ولی تطبیقش بر مورد به اعتبار این است که اقتصاد در انفاق هست که کار نیک است. این یک جور که در واقع یعنی المقتصدین، نه اینکه محسنین به طور کلی یعنی مقتصدین. در مورد این چنین است. و شبیه همان لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه، که آن معنایی که در این آمده است را ما می گفتیم که با توجه به روایت دیگر نحوه ارتباطش با قبل را روایت دارد بیان می کند، این هم همان است اینها یک کبریات کلی است که موردشان یک مورد انفاق هست و به اصطلاح اصولی، مورد هم که مخصص نیست بنابراین روایت در واقع تعیین مصداق می کند به اعتبار اینکه یکی از مصادیق احسان، انفاق مقتصدانه است. این یک جور.

یک جور دیگر اینکه احسنوا، اشاره به همان انفقوا باشد اصلا. می گوید که در کار خوبی که می خواهید بکنید، آن کاری که ذاتا خوب است، آن کار ذاتا خوب را باید به نحو احسان انجام دهید. انفاق ذاتا خوب است. می گوید اگر این انفاق را اگر زیاده روی کردید دیگر احسان نیست. در مقام تهدید کار خیر است. کاری که ذاتا خیر است، آن را باید با روش خیر انجام دهید. گاهی اوقات انسان ها در افراط در کار خوب، کاری که ذاتا خوب است، با افراطش از خوب بودن می اندازنش. این آیه می خواهد بگوید که انفاق کار خوبی است. این انفاق را با زیاده روی کردن، که باعث می شود که القای نفس در تهلکه باشد از خوب بودن خارج می کنیم. و این کاملا معنای متناسبی با روایت هست و خود آیه هم خیلی تناسب دارد. می گوید که انفقوا، انفاق کنید، زیاده روی نکنید بلکه یک روش محسنانه روش صحیح با روش صحیح انفاق خود را انجام دهید. که تناسب با قبلش هم دارد و کاملا هم قبل و بعدش خوب جفت و جور می شود و خیلی این روایت، عرض کردم این روایت حماد اللحام، ولو از جهت سندی چیز نیست ولی خیلی روایت کاملا شسته رفته و یک معنای پاکیزه ای از ایه را ارائه می دهد. ما نمی خواهیم بگوییم که آیه اختصاص به این دارد ولی این معنا یکی از معانی است که در آیه شریفه، کاملا مقبول هست و صدر ذیلش را هم خوب با هم دیگر جفت و جور می کند. دیگر این بحث تمام است.

بحث بعدی که ما داریم، بحث آیه بعدی

وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا

آیه بعدی

جٰاهِدُوا فِي اللّٰهِ حَقَّ جِهٰادِهِ

به این آیه تمسک شده است گفته اند که این آیه شریفه می گوید، سوره حج آیه 78 است. می گوید که شما باید نهایت تلاش خود را در راه خدا انجام دهید. مصداق این آیه احتیاط کردن است در شبهات بدویه. شهید صدر اینجا می فرمایند که اینجا متعلَّق جهاد ذکر نشده است. این کلمه فینا، متعلق جهاد نیست چون در خود خدا که جهاد نمی کنیم. این است که چند جور میشود این جاهدوا را معنا کرد. خود ایشان از همه معانی مناسب تر این معنا را می گیرد که مراد از و الذین جاهدوا فینا، یعنی فی معرفتنا. و بعد می گوید که بنابراین این آیه شبیه آیه

وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا

هست. که آن هم کأنه به این معنا است. این تعجب است که مرحوم شهید، حالا من تقریبات این بحث را فردا مفصل تر صحبت می کنم. آن که امروز می خواهم بگویم این است که ایشان کأنه الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا را، مفروق عنه گرفته است که مراد جهاد فی سبیل الله است. این آیه را به آن تشبیه کرده است که در آن آیه کأنه مسلم است که جهاد در راه معرفت خدا است. این هم مثل آن است. در حالی که من یک مقداری الآن تبیان و مجمع البیان و کشاف را که، کتاب های تفسیری دیگر را ندیدم حالا می بینم، اصلا هیچ کدام به این معنا نگرفته اند. هر سه اینها اولا فینا را به معنای قربه الی الله گرفته اند. یعنی تقربا الینا. به این معنا گرفته اند.

سؤال:

پاسخ: حالا آن کلمه حبّ اش این معنا را دارد. من حالا عبارت های تبیان و کشاف و مجمع البیان را می خوانم و بقیه بحث انشاءالله تفسیرش فردا. الذین جاهدوا فینا که سوره عنکبوت آیه 69 هست، در تبیان دارد، یعنی، اولا جاهدوا را اصلا به معنای جهاد در راه شناخت خداوند هیچ کس نگرفته است. جاهدوا را به معنای یا جاهدوا الکفار گرفته اند یا جهاد نفس گرفته اند. معنای جامع گرفته اند اصلا به آن معانی که ایشان گرفته است هیچ کسی، یعنی این سه مفسِّری که من مراجعه کردم که نگرفته اند بقیه را نمی دانم. در تبیان دارد یعنی، جاهدوا الکفار بانفسهم و جاهدوا، البته للکفار در این تبیان که من در کامپیوتر، باید لام آن زائد باشد. یعنی جاهدوا الکفار بانفسهم و جاهدوا نفوسهم بمنعها عن المعاصی، و الزامها وجه الطاعه لوجه الله. این لوجه الله تفسیر فینا است. در مجمع البیان یک مقداری عبارت را روشن تر معنا کرده است. آن تبیان جلد 8 صفحه 226 بود. عبارت بعدی مجمع البیان جلد 8 صفحه 458

أي جاهدوا الكفار ابتغاء مرضاتنا و طاعة لنا و جاهدوا أنفسهم في هواها خوفا منا

که همه فینا آن را به معنای عام آن، حالا یا برای اینکه مرضات ما برسند، به طاعت ما برسند یا از عقاب ما می ترسیدند، همه این معانی که از باب قصد قربت هست، قصد قربت گاهی اوقات به خاطر مرضات الهی است و گاهی اوقات به خاطر امتثال است گاهی اوقات به خاطر خوف از عقاب است و امثال اینها. بعد یک قیل هم دارد حالا آن قیل یک مقداری ابهام دارد که قیل، معناه اجتهدوا فی عبادتنا رغبهً فی ثوابنا و رهبهً فی عقابنا. چون یک فی عبادتنا دارد، این با یک فی عبادتنا، فینا را دارد معنا می کند یا جاهدوا، یعنی اجتهدوا فی عبادتنا. این اجتهدوا فی عبادتنا تفسیر جاهدوا است بقیه اش تفسیر فینا است، این عبارت یک ابهامی دارد.

کشاف عبارتش این است، حالا کشاف از اینها به یک معنا روشن تر است چون کلمه مجاهد با فینا را جدا کرده است. می گوید که

اطلق المجاهد و لم یقیدها بمفعول لیتناول کل ما یجب مجاهدتهوا من النفس العماره بالسوء و الشیطان و اداء الدین.

خب این یک طرف. بعد می گوید که فینا فی حقنا و من عجلنا و لوجهنا خالصا. که ظاهرا همه اش یک تفسیر است. بنابراین به نظر می رسد که اصلا این فینا را این معنایی که گرفته اند، این معنا خیلی روشن نیست. تصور من این است که اگر از یک معنایی که این مفسّرین مطرح کرده اند بگذریم، که خب این هم معنای خودش هست، ظاهر فینا یعنی فی سبیلنا. در ارتباط با ما. در راه ما. اشاره این است که جهاد فی سبیل الله اگر باشد و اینکه خصوص معرفه الله را ما معنا کنیم و اینها، ظاهر این آیه این نیست حالا تفصیلش را، اینها توضیح دارد ایشان یک توجیهی دارد که فردا در موردش صحبت می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد